

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و چهل و چهارم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۹ گنج حضور، بخش چهارم

وَأَنْ غَصَّه كَه مِی گویی: أَنْ چاره نکردم دی
هر چاره که پنداری، أَنْ نیز غَرر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

غَرر: هلاکت، فریب خوردن
بعد از این که مدتی از انجام یک کار می گذرد و بی مراد می شوی، غصه می خوری و می گویی: «اشتباه کردم. باید
آن یکی کار را انجام می دادم.» اما بدان همان چاره‌ای که الآن به ذهنت می رسد، اگر با من ذهنی و سبب‌سازی
ذهن به دنبالش می رفتی، هزار مسئله و پشیمانی دیگر برایت پیش می آمد، زیرا انتخاب با من ذهنی خطرناک
است و فقط راهی درست است که زندگی برای تو تعیین می کند و با فضاگشایی آن را به دست می آوری.
[به بیان مولانا ما باید فضا را باز کنیم و به طور کلی از سبب‌سازی ذهن بیرون بیاییم، چرا که هر چاره‌ای با
من ذهنی فریب است و درنهایت پشیمان خواهیم شد.]

خود کرده شمّر آن را، چه خیزد از آن سودا؟
اندر پی صد چون آن صد دامِ دگر باشد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

فرض کن آن کار دیگر را هم انجام می‌دادی، از این سودا و پندار ذهنی که هیچجانی بی‌اساس است و از طرف زندگی نمی‌آید چه سود و حاصلی برای تو برمی‌خیزد؟ حتی اگر گاهی اوقات با من ذهنی کاری را درست انجام بدهی چون از من ذهنیات برخاسته، به دنبال خود صد دام دیگر ایجاد می‌کند. [همه این ابیات به ما نشان می‌دهد که باید از سبب‌سازی «من‌دار» بیرون بیاییم و با عقل و خرد کل فکر و عمل کنیم.]

آن چاره همی کردم، آن مات نمی آمد
آن چاره لنگت را آخر چه اثر باشد؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

[مولانا از زبان انسان می گوید:] «اگر به آن چاره که ذهنم نشان می داد عمل می کردم این طور مات و درمانده نمی شدم.» [سپس از زبان زندگی خطاب به انسان می گوید:] «مات شدن تو به دلیل فکرهای من ذهنی است و مقصر آن خودت هستی. آن چاره لنگ تو که از من ذهنی ات آمده چه اثری می تواند داشته باشد؟» [در واقع فقط چاره و راه حلی که از مرکز عدم، فضای گشوده شده و از خرد زندگی می آید، اثری سازنده دارد، نه راه حلی که از سبب سازی من ذهنی می آید و موجب کارافزایی می شود.]

دیده‌پی باید، سبب‌سوراخ‌گن
تا حجب را برگند از بیخ و بن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲

سبب‌سوراخ‌گن: سوراخ‌کننده سبب
حجب: حجاب‌ها، پرده‌ها
از بیخ‌وبن: یک‌باره، از اساس

برای مشاهده و درک آفریدگاری خداوند دیده‌ای لازم است که دائماً فضا را باز کند و با مرکز عدم و دید زندگی سبب‌سازی ذهن را باطل کند. به‌این ترتیب با آگاهی بر این که سبب‌سازی ذهن و فکر کردن براساس ذهن همانیده روی زندگی و چشم عدم را می‌پوشاند، حجاب‌ها را از ریشه و اساس براندازد.

تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۳

اکساب: کسب‌ها
تا با فضاگشایی و چشم عدم مسبب را در فضای گشوده‌شده که لامکان است، ببیند و آگاه شود که کوشش
ذهن و کسب کردن دانش ذهنی و باز کردن دکان همانیدگی‌ها غیر مؤثر و بی‌هوده است.

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ای پدر جان، بدان که هر خیر و شری از جانب مسبب‌الاسباب یعنی خداوند می‌رسد و اسباب و وسایط یا همان
چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، سبب‌سازِ اتفاقات نیستند.

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه
روان شو سوی بی سویان، رها کن رسم شش سویی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

خرمنگاه شش گوشه: عالم محسوس به اعتبار داشتن شش جهت
رسم شش سویی: وضع و حالت جسم به اعتبار آن که شش جهت دارد، مجازاً حالات جسمانی

ای انسان، تو از این خرمنگاه فضای همانیده، هیچ خوشه یا محصولی که به دردت بخورد به دست نخواهی آورد،
بنابراین این لحظه فضا را باز کن و به سوی بی سویان، کسانی که با فضاگشایی مرکزشان را عدم کرده اند برو و
رسم شش سویی یعنی زندانی شدن در جهت ها و ذهن همانیده را رها کن.

جانی ست چون شعله، ولی دودش ز نورش بیشتر
چون دود از حد بگذرد در خانه ننماید ضیا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

جان و هشیاری من ذهنی مانند شعله و چراغی است که دود آن از نورش بیشتر است. وقتی دود همانیدگی و درد از حد بگذرد، خانه تاریک می شود و هشیاری انسان پایین می آید و درنهایت، در فکرهايش گم می شود. [مرکز بسیاری از ما انسان ها به علت بودن در ذهن تاریک گشته و قادر نیستیم تشخیص دهیم که مسائل مان را چگونه ایجاد کرده ایم و با چه چیزهایی همانیده شده ایم.]

گر دود را کمتر کنی، از نور شعله برخورداری
از نور تو روشن شود هم این سرا، هم آن سرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

اگر دود من ذهنی و درد را کمتر کنی، یعنی فضا را باز کنی تا دود از روزن فضای گشوده شده خارج گردد،
در این صورت از نور شعله اصل خود که زندگی است، برخوردار می شوی. از نور تو، هم این سرا و هم آن سرا
یعنی فضای بیرون و درونت روشن و زیبا می گردد. [ما انسان‌ها با همان‌گونه شدن با چیزها، خود را به صورت
جسم درآورده، به ذهن افتاده‌ایم و در دردها و فکرها گم شده‌ایم که برای رهایی از این وضعیت چاره‌ای جز
فضاگشایی نداریم.]

در آب تیره بنگری، نی ماه بینی، نی فلک
خورشید و مه پنهان شود، چون تیرگی گیرد هوا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

اگر در آب تیره نگاه کنی، نه ماه را می بینی و نه آسمان. و اگر هوا تاریک شود، دیگر خورشید و ماه قابل رویت نخواهند بود. به عبارتی اگر آب هشیاری تو با تیرگی همانندگی ها و دردها آلوده گردد، در این صورت ماه هشیاری و خورشید زندگی در زیر این آب پنهان می ماند و دیگر نمی توانی انعکاس نور خورشید زندگی را به این جهان بتابانی.

ز آن همه جنگند این اصحاب ما
جنگ کس نشنید اندر انبیا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۰

به همین دلیل است که دوستان ما با آن که پیروان پیغمبران هستند، همیشه با هم ستیزه و جنگ دارند، زیرا در من ذهنی حس جدایی می کنند و تفاوت های سطحی را مهم می دانند. در حالی که هیچ پیغمبری با پیغمبر دیگر نجنگیده است، زیرا همه آن ها به خدا زنده شده و در وحدت و اتحاد بوده اند و هرگز دچار دویی و جدایی نگشته اند.

زآنکه نورِ انبیا خورشید بود
نورِ حس ما چراغ و شمع و دود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۱

پیغمبران به این دلیل ستیزه نمی کردند که روی پای هشیاری اصیل خویش قائم گشته و به خورشید یا هشیاری حضور زنده بوده اند، اما نور حس و هشیاری من ذهنی براساس دویی می بیند و مانند نور چراغی ست که با نور چراغ دیگر متحد نمی شود و مانند شمعی ست که خوب نمی سوزد و دود ایجاد می کند. پس به جای آن که راه را روشن کند آن را با دود خود تاریک ساخته و انسان را گیج می کند و مانع درست دیدن او می شود. [همه ما وظیفه داریم که با فضاگشایی به خدا زنده شویم، و فقط در این صورت است که دیگر با هیچ کس جنگی نداریم زیرا همگی از جنس خدا هستیم.]

هشت سالت جُوش دادم در فراق
کم نشد یک ذره خامیت و نفاق

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۴

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] من مدت هشت سال که نماد سال‌های اولیهٔ زندگی ست در این جدایی تو را جوش دادم، یعنی روی تو کار کردم، درحالی که از من خبر نداشتی و جدا بودی، اما این خامی و نفاق تو کم نشد.

غورهٔ تو سنگ‌بسته کز سقام
غوره‌ها اکنون مویزند و، تو خام

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵

سنگ‌بسته: سفت و سخت، کال
سقام: بیماری

تو مثل غوره‌ای هستی که به سبب بیماری من ذهنی، همچنان نارسیده مانده و مثل سنگ سفت شده‌است. در حالی که غوره‌های دیگر یعنی انسان‌هایی مثل مولانا و حافظ همه رسیده‌اند و به مویز مبدل شده‌اند. [شما به خودتان نگاه کنید و ببینید که در حالی که سی، چهل یا پنجاه سالتان است هنوز در فضای ذهن همانیده مانده و در واقع غوره‌اید؟]

پخته گرد و، از تغیر دور شو
رو چو برهان محقق، نور شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۱۹

با فضاگشایی و شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها بالغ و پخته شو و همچنین از تغیر و نقصان من‌ذهنی و خاصیت‌هایی مثل خشم، ترس و آشفتگی دور شو. برو و همانند استاد مولانا [سید برهان‌الدین محقق ترمذی] از استدلال‌های ناکارآمد من‌ذهنی رها و تبدیل به نور محقق شو، یعنی تماماً تبدیل به هشیاری حضور شو تا هیچ همانیدگی در تو نماند. [ما باید روزبه‌روز فضا را بیشتر باز کرده و همانیدگی‌ها را کم کنیم و خودمان را آزاد نماییم. هرچه ما به این فضای گشوده‌شده زنده‌تر می‌شویم، این فضا وسیع‌تر شده و از جنس هشیاری خالص می‌شویم و از همانیدگی‌ها رها می‌گردیم.]

چون ز خود رستی، همه برهان شدی
چونکه بنده نیست شد، سلطان شدی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۲۰

وقتی که از خودبینی و وجود توهمی من ذهنی و همانیدگی‌ها رها شدی، یکسره به برهان و حجت روشن تبدیل می‌شوی. وقتی که بنده از خودبینی من ذهنی رها گشته و به هشیاری حضور زنده شد، به شاه و سلطان، یعنی خدا تبدیل می‌شود.

هر که را هست از هوس‌ها جان پاک
زود بیند حضرت و ایوان پاک
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۶

هر کسی که جان و روانش را از هوس‌های من ذهنی و همانیدگی‌ها پاک کند، او بی‌درنگ ایوان پاک الهی، فضای یکتایی را مشاهده می‌کند، یعنی مرکزش عدم شده و جهان را با چشم خدا تماشا می‌کند.

چون محمد پاک شد زین نار و دود
هر کجا رو کرد، وَجْهُ اللَّهِ بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۷

وقتی انسان مانند حضرت محمد از دردها و دود حاصل از من‌ذهنی و همانیدگی‌ها پاک شود، از جنس زندگی می‌شود. در این حالت به هر سو که رو می‌کند، خاصیت خداگونگی را در آن‌جا شناسایی می‌نماید و زندگی را در انسان‌ها می‌بیند.

چون رفیقی وسوسه بدخواه را
کی بدانی ثم وجه الله را؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۸

ای انسان، تا وقتی که با پریدن از فکر همانیده‌ای به فکر دیگر همراه وسوسه‌های من‌ذهنی بدخواهت هستی و چشم دلت از همانیدگی‌ها پاک نشده‌است، کی به این حقیقت آگاه خواهی شد که از جنس زندگی هستی و با دید عدم به هر جا نگاه کنی، ذات حضرت حق در آن جا آشکار است؟ [یعنی ای انسان، تا وقتی تو من‌ذهنی را ادامه بدهی و از طریق همانیدگی‌ها بینی چگونه می‌توانی خاصیت خداگونگی را در انسان‌ها و در خودت شناسایی کنی؟]

هر که را باشد ز سینه فتح باب
او ز هر شهری ببیند آفتاب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۹

فتح باب: گشودن در
هر کس با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و به زندگی زنده شده باشد، از سینه‌اش پنجره‌ای به سوی فضای
یکتایی گشوده خواهد شد و در هر شهری، در هر انسانی آفتاب حقیقت یا زندگی را خواهد دید.

حق پدید است از میان دیگران
هم‌چو ماه، اندر میان اختران
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۰

اختران: ستارگان
خداوند در میان همه کائنات و موجودات یا من‌های ذهنی و همانیدگی‌ها از همه آشکارتر است، همانند ماه که در
میان ستارگان ظاهرتر و پرنورتر است.

زین دودناک خانه گشادند روزنی
شد دود و اندر آمد خورشیدِ روشنی

-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

دودناک: آمیخته به دود، پُردود، دودآگین

زندگی از خانه دودناک مرکز انسان که همواره از فکری به فکر دیگر می‌پرد، روزنی گشوده و با عطا کردن قدرت فضاگشایی راهی برای خروج دودها باز کرده است. بدین ترتیب دود تیره درد و فکرهای همانیده خارج شده و خورشید پرنور زندگی، خداوند، از آن سینه طلوع کرده است. [با اهمیت ندادن به آن چه ذهن در این لحظه نشان می‌دهد، دود فکر از مرکز انسان خارج شده و فضا خودبه‌خود گشوده می‌شود.]

آن خانه چیست؟ سینه، و آن دود چیست؟ فکر
ز اندیشه گشت عیشِ تو اشکسته گردنی

-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

منظور از خانه چیست؟ سینه و مرکز انسان، و منظور از دود چیست؟ فکریایی که از مرکز هم‌هویت شده
برمی‌خیزد. همان فکریایی که عیش و شادی انسان را نابود کرده تبدیل به غم و درد و ناراحتی می‌کند.

چون تو گوشى، او زبان، ني جنس تو
گوشها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا
-مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۱۶۲۲

اى انسان از آن جا كه تو از جنس سكوت و گوش كردن هستى و خداوند از جنس زبان و سخن گفتن، بنا بر اين خداوند به خاموشى و رعايت سكوت فرمان داده است. پس من ذهنى ات را كه همواره از فكرى به فكر ديگر مى پرد خاموش كن و با تندتند فكر كردن از خداوند پيشى نگر تا شايد مورد رحمت خداوند قرار بگيرى، زندگى از طريق تو سخن بگويد و قرآن درونت را كه من ذهنى به هيچ وجه قادر به خواندنش نيست بخواند.

(قرآن كريم، سوره اعراف (۷)، آيه ۲۰۴)
«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»
«هرگاه قرآن خوانده شود، گوش فرا دهيد و خاموشى گزينيد، باشد كه از لطف و رحمت پروردگار برخوردار شويد.»

کودک اول چون بزاید شیرنوش
مدتی خاموش باشد، جمله گوش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۳

شیرنوش: نوشنده شیر، شیرخوار
به عنوان مثال وقتی کودک متولد می شود، ابتدا شیر می خورد و مدتی خاموش و سراپا گوش می شود تا از مادرش
حرف زدن را یاد بگیرد.

مدتی می بایدش لب دوختن
از سخن، تا او سخن آموختن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۴

آن کودک شیرنوش باید مدتی خاموش باشد و چیزی نگوید تا از سخن گفتن مادر و اطرافیان سخن گفتن را
بیاموزد. [ما هم باید ذهنمان را خاموش کرده، در سکوت به خداوند گوش بدهیم و به جهان و انعکاس فکرها در
ذهن توجهی نکنیم تا سخن گفتن را از او بیاموزیم.]

ور نباشد گوش و تی تی می کند
خویشتن را گنگ گیتی می کند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۵

تی تی: کلمه‌ای که مرغان را بدان خوانند، زبان کودکانه

اگر کودک تازه متولدشده تا مدتی گوش ندهد و خاموش نباشد و شروع به «تی تی» کند، یعنی حرف‌های نامربوط و بی‌معنی بزند، در این صورت هیچ‌گاه زبان به سخن نمی‌گشاید و خویشتن را به گنگ بودن در جهان مشهور می‌سازد. [در واقع ما نیز با سبب‌سازی ذهن، از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌پریم و به جای گوش کردن به خداوند و رعایت «انصتوا» در حرف زدن بر خدا پیشی گرفته و در نتیجه کر و لال می‌شویم، صدای زندگی را نمی‌شنویم و به زبان عشق سخن نمی‌گوییم و زبان باز کردن ثانویه ما که به زبان خدا حرف بزنیم یا او حرف بزند، مستلزم گوش کردن هشیارانه و ساکت کردن ذهن است.]

گر اصلی، کش نبود آغاز گوش
لال باشد، گی کند در نطق، جوش؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۶

به عنوان مثال اگر کودک از ابتدا و به طور مادرزادی کر باشد و نتواند صدای اطرافیان را بشنود، هیچ وقت تلاشی برای سخن گفتن هم نخواهد کرد، پس این کودک علاوه بر این که گر است لال هم خواهد شد. [ما نیز در من ذهنی به علت تندتند حرف زدن و عدم رعایت خاموشی و «انصتوا»، گر شده صدای عشق و زندگی را نشنیده‌ایم، زبان به عشق نگشوده و لال مانده‌ایم.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۹ گنج حضور، بخش پنجم

ز آنکه اولِ سمع باید نطق را
سوی منطق از ره سمع اندر آ

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۷

سمع: شنیدن

چراکه برای سخن گفتن نخست به گوش و قوه شنوایی نیاز است. پس ای سالک راه حقیقت با رعایت «انصتوا» و خاموشی ذهن، زبان زندگی را بیاموز. [بنابراین ما باید هشیارانۀ گوش بدهیم، ساکت باشیم و ذهن را با فضاگشایی خاموش کنیم تا زندگی بتواند از طریق ما حرف بزند.]

أَدْخُلُوا الْبَابَاتِ مِنَ أَبْوَابِهَا
وَأَطْلُبُوا الْأَغْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۸

برای درآمدن به خانه‌ها باید از درهای آن وارد شوید و برای نیل به مقصود و مطلوب خود باید خواهان توسل به علل و اسباب آن شوید. [به عبارتی دیگر برای رسیدن به هر چیزی باید از ابزار و وسیله مخصوص همان چیز استفاده کرد. ابزار و وسیله وحدت و یکی شدن با خداوند نیز فضاگشایی است. پس با رعایت سکوت، پرهیز، تسلیم و عدم توجه به آن چه ذهن نشان می‌دهد، مقصود اصلی که زنده شدن به عشق و زندگی ست حاصل می‌شود، اما انسان من‌ذهنی به اشتباه، با تندتند حرف زدن و سبب‌سازی‌های ذهن می‌خواهد به این مهم دست یابد، چراکه از همانیده شدن با این افکار پروایی ندارد و هیچ‌گاه پرهیز نمی‌کند.]

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۹) «... وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» «... و پسندیده نیست که از پشت خانه‌ها به آنها داخل شوید، ولی پسندیده راه کسانی است که پروا می‌کنند و از درها به خانه‌ها درآید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.»

نطق، کان موقوف راه سمع نیست
جز که نطقِ خالقِ بی طمع نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۹

موقوف: منوط، متوقف

آن حرف زدنی که به گوش کردن ذهنی نیاز و بستگی ندارد، فقط حرف زدن خداوند است. بنابراین فقط با خاموش کردن ذهن و رعایت انصتواست که انسان می تواند صدای زندگی را بشنود و خداوند از طریق او سخن بگوید.

مُبَدَعُ است او، تابع اُستاد، نی
مَسْنَدِ جمله، ورا اسناد، نی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۰

مُبَدَعُ: پدیدآورنده
مَسْنَدُ: تکیه گاه

خداوند پدید آورنده هر چیز است و هر لحظه در خلق و آفرینشی نو می باشد و از روی الگوهای ذهنی خلق و
کپی برداری نمی کند. او پیرو هیچ استادی نیست و این ما هستیم که با سکوت بر او تکیه می کنیم و به او
محتاجیم. او بی نیاز از تمام اسباب و علت های جهان است و بر هیچ چیز و هیچ کس تکیه نمی کند.

باقیان هم در حرف، هم در مقال
تابع استاد و محتاج مثال

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۱

حرف: پیشه‌ها، صنعت‌ها، جمع حرفه

سایرین یعنی همهٔ آفریدگان و مردم برای آموختن حرفه‌ها و کلام، وابسته و نیازمند به آموزگار و استاد هستند و برای یادگیری هر چیزی باید برایشان مثال زده شود، چراکه ذهن تابع استاد و مثال است، اما بی‌ذهنی و عدم احتیاج به استاد این جهانی ندارد. [ما نمی‌توانیم ذهناً قوانین خرد و عشق زندگی را یاد بگیریم و آن‌ها را زیر سلطهٔ عقل جزوی خودمان دریاوریم. ما باید با فضاگشایی به مقصود اصلی آمدن به این جهان زنده شویم تا خداوند از طریق ما سخن بگوید و فکر و عمل نماید.]

زین سخن، گر نیستی بیگانه‌یی
دلّق و اشکی گیر در ویرانه‌یی

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۲

دلّق: پوستین، جامهٔ درویشی

ای سالک اگر با این سخنان بیگانه نیستی و فهمیده‌ای که خداوند مسند و تکیه‌گاه همه است و به هیچ چیزی تکیه نمی‌کند و تو نیز از جنس او هستی، پس در این صورت دلّق حضور را بیوش و نسبت به من ذهنی نیست شو. در ویرانهٔ ذهن شروع به فضاگشایی کن، لطیف شو و از خداوند عذر بخواه.

زآنکه آدم، زآن عتاب، از اشک رست
اشکِ تر باشد دمِ توبه پرست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۳

عتاب: ملامت، سرزنش

زیرا آدم (ع) هم، از آن تندی و ملامت خداوند به وسیله اشک ریختن نجات یافت. اشک فراوان که نماد فضاگشایی لحظه به لحظه، لطیف شدن و رد شدن دم ایزدی است نشانه توبه پرست است، یعنی کسی که هر لحظه فضاگشایی می کند و به صورت حضور ناظر به ذهنش نگاه کرده، جذب آن نمی شود و در این لحظه ساکن می گردد.

بهر گریه آمد آدم بر زمین
تا بود گریان و نالان و حزین

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۴

حزین: اندوهگین

حضرت آدم (ع) برای گریستن یعنی توبه، تسلیم و عذرخواهی به زمین آمد تا آن که در زمین نالان و گریان شد و من ذهنی اش را صفر کرد. [در واقع علت هبوط آدم این بوده که او به عنوان انسان متوجه اشتباه خویش گردد، از خداوند عذر بخواهد، هرچه سریع تر از ذهن خارج شده و دیگر هرگز قصد بازگشت به فضای دردآلود و توهمی ذهن را نکند.]

آدم از فردوس و از بالای هفت
پای ماچان از برای عذر رفت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت (۱۶۳۵)

پای ماچان: پایین مجلس، کفش گنی

آدم (ع) از بهشت و از فراز هفت آسمان با فضاگشایی و مقاومت صفر به پایین ترین مرتبه فرود آمد تا از خطای خود که ماندن در ذهن بود عذرخواهی کرده و طلب بخشش کند. [حال انسان باید در خود بازبینی کند که آیا هیچ وقت به پای ماچان آمده و بدون قضاوت و مقاومت فضاگشایی کرده است؟]

گر ز پشت آدمی، وز صُلب او
در طلب می‌باش هم در طُلب او

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۶

صُلب: تیره پشت کمر، مجازاً نسل
طُلب: جماعتی از مردم که در یکجا جمع شوند.

ای طالب حقیقت، اگر واقعاً از نسل و تبار حضرت آدم (ع) بوده و از جنس او هستی، همواره در طلب باش تا من‌ذهنی‌ات را صفر کنی. عذر بخواه و کوشش کن دوباره از جنس او شوی و در زمره پیروان و عاشقان او قرار گیر.

ز آتش دل و آب دیده نُقل ساز
بوستان از ابر و خورشیدست باز

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۷

باز: گشاده، منبسط، کنایه از سبز و خرم.

ای انسان فضا را باز کن، از آتش گرم فضای گشوده‌شده و از اشک تر توبه و عذرخواهی، توشه‌ای فراهم آور،
چراکه باغ جانت از گرما و تابش خورشید فضاگشایی و باران اشک آباد می‌شود.

تو چه دانی ذوقِ آبِ دیدگان
عاشقِ نانی، تو چون نادیدگان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۸

نادیده: حریص، آزمند

اما تو ای انسان من‌ذهنی، کی ذوق و لطافت فضاگشایی، اشک تر چشم و تابش خورشید زندگی را درخواهی یافت، زیرا تو مانند گدایان عاشق همانیدگی‌ها بوده و همواره در حرص به‌دست آوردن و اضافه کردنشان روزگار می‌گذرانی و هیچ‌گاه به حقیقت فضا را نگشوده و از این ذوق بی‌بهره بوده‌ای. [حال باید از خود پرسید آیا من عاشق همانیدگی‌ها و آن‌چه ذهن نشان می‌دهد هستم؟]

گر تو این انبان ز نان خالی کنی
پر ز گوهرهای اجلالی کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۹

انبان: کیسه
اجلالی: گرانقدر
اگر کیسه ذهن را از همانیدگی‌ها خالی کنی، در این صورت آن را از گوهر صنع و آفرینش، عشق و خرد، هدایت و امنیت خداوند پر می‌کنی و به عشق زنده می‌شوی.

طفل جان از شیر شیطان باز کن
بعد از آنش با ملک انباز کن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۴۰

طفل جان خود را از شیر جهان بیرون و آن چه ذهن نشان می‌دهد بگیر، سپس آن را با فضاگشایی شریک ملک، فرشته حضور و فضای گشوده‌شده کن.

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش
 بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

بوک: باشد که، شاید که

اگر آن عیبی را که در دیگران می بینی، در خودت نیافتی و فکر کردی عاری از آن ایراد هستی، در این صورت خاطر جمع مباش، چرا که آن عیب انعکاس مرکز آلوده توست و به زودی آن عیب از تو نیز سر می زند و حقیقت برایت آشکار می شود. [حال باید در خود بازبینی کرد که آیا من به درجه ای آگاه و هشیار شده ام که لحظه به لحظه حواسم روی خودم باشد؟ آیا اگر عیبی را در خودم دیدم، ناموس و پندار کمالم اجازه می دهد زیر بار مسئولیت بروم و ایراد خود را بپذیرم؟ آیا در ارتباط با افراد، زندگی را در آنها شناسایی می کنم و در کم کردن دردها می کوشم یا نه من ذهنی آنها را تحریک کرده و بر درد و رنج می افزایم؟]

همچنین حُبُّ الْوَطَنِ باشد درست
تو وطن بشناس ای خواجه نخست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۰

همچنین حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ» که می‌گوید: «وطن دوستی از ایمان است»، کاملاً سخنی درست است، اما به شرط آن که ابتدا درک درستی از وطن داشته باشی و آگاه شوی که وطن تو این ذهن نیست، بلکه فضای گشوده شده است.

حدیث
«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ.»
«وطن دوستی از ایمان است.»

سوی دریا عزم کن زین آبگیر
بحر جو و ترک این گرداب گیر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۴

[ای انسان عاقل که دریافته‌ای من ذهنی وطن تو نیست و تو به چنین جای تنگ و محدودی تعلق نداری، هرچه زودتر،] فضا را باز کن و خود را از آبگیر من ذهنی به دریای یکتایی برسان. این گردابِ ذهن را رها کن و دریای یکتایی را جست‌وجو کن.

سینه را پا ساخت، می‌رفت آن حذور
از مقامِ با خطر تا بحرِ نور

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۵

حذور: بسیار پرهیزکننده، کسی که سخت بترسد. در این جا به معنی دوراندیش و محتاط آمده‌است. آن ماهی عاقل و دوراندیش با فضاگشایی و هدایت زندگی از فضای پرخطر من‌ذهنی به سوی دریای نور و یکتایی حرکت کرد. او در این راه حذور بود، یعنی از این که چیزی را مهم دانسته و آن را به مرکز خود بیاورد، بسیار پرهیز می‌کرد. [این که در این لحظه، هرچیزی که ذهنتان به صورت فکر نشان می‌دهد، آن قدر اهمیت نداشته باشد که به مرکزتان بیاید، این معنی حذور است.]

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و، آن آمد پناه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

همه انسان‌ها به این علت راه را گم کرده‌اند که از فضاگشایی و عدم کردن مرکزشان می‌ترسند، درحالی که تنها پناهشان مرکز عدم است که شفا و خرد زندگی از آن جا سرچشمه می‌گیرد. [ما می‌ترسیم اگر مرکزمان را عدم کنیم فرو بریزیم و هیچ چیز برایمان باقی نماند. اولش ترسناک است اما نباید بترسیم. برای این که وقتی مرکز ما عدم می‌شود، خرد زندگی به ما کمک می‌کند و شفای زندگی می‌آید.]

طیبِ عشق مسیحادم است و مشفق، لیک
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۷

مُشفق: دلسوز، مهربان

اگر تو فضا را باز کرده و از جنس عشق و خداوند شوی، در این صورت طیبِ عشق، خداوند که بسیار دلسوز و مهربان است، با دم مسیحایی اش دردهایت را شفا می بخشد. اما از آن رو که تو به دردهای من ذهنی مبتلا هستی و به بیماری خود اقرار نمی کنی، خداوند نیز برای مداوا بر بالین تو نمی آید.

هر که نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی
دو اسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن

هر کسی که فضا را باز کند و با هشیاری نظر نقص خود را ببیند یعنی متوجه همانیدگی‌ها، دردها، پندار کمال و ناموس خود شود، در این صورت در راه کامل کردن خودش با شتاب پیش می‌رود. [برای اصلاح زندگی خود در وهله اول باید اقرار به «نمی‌دانم» کرد و این را پذیرفت که با عقل جزوی و ناقص ذهن چیزی جز خرابی اوضاع حاصل نشده است تا در این صورت عقل کل هدایت زندگی را پیش ببرد.]

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می‌برد خود را کمال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

انسان من‌ذهنی از آن‌رو میل ندارد به خداوند زنده شود که پندار کمال دارد. خود را عاقل دانسته و می‌پندارد همه‌چیز را می‌داند، بنابراین ناموس و آبروی بدلی من‌ذهنی‌اش مانع نیل به مقصود اصلی و اتصال به بی‌نهایت خداوند می‌شود.

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

دُودَلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای متکبر، هیچ بیماری و دردی بدتر از پندارِ کمال در جان تو وجود ندارد. [مولانا در این بیت بدترین بیماری جان انسان را معرفی می‌کند که آن هم پندارِ کمال است. یکی از روش‌های بسیار دردزای پندارِ کمال و ناموس بدلی، این است که حرف یا رفتارِ شخصی به پندارِ کمالِ آدم برمی‌خورد و موجب رنجشش می‌شود. اما راه‌کاری که وجود دارد این است که به محض این که یک چیزی به شما برخورد، فضاگشایی، تعظیمِ خدا، تکمیلِ تعظیمِ خدا، این که «طالب است و غالب است آن کردگار» و «از ترازو کم کردم او کم می‌کند» را به خودتان یادآوری کنید. این‌ها را این قدر بخوانید که وقتی یک چیز به شما برمی‌خورد، یادتان بیاید که شما درد دارید، پندارِ کمال دارید، مقاومت می‌کنید، فضاگشایی نکردید، استکمالِ تعظیم نکردید. تنها یکی از این علائم کافی است تا بفهمید تقصیر شماست و باید روی خودتان کار کنید.]

کارگاه صنّع حق، چون نیستی است
پس برونِ کارگاه بی‌قیمتی است

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

از آن جا که کارگاه آفرینش خداوند عدم و نیستی است، بنابراین بیرون از این کارگاه و استفاده از سبب‌سازی‌های کهنه و شرطی‌شده من‌ذهنی فاقد ارزش و اعتبار است و در مقایسه با خردی که از فضای گشوده‌شده می‌آید هیچ ارزشی ندارد. [به عبارتی ما با فضاگشایی و عدم کردن مرکز به کارگاه خداوند تبدیل می‌شویم و بدین ترتیب او با قلم صنّع خویش هشیاری ما را تبدیل می‌کند.]

در زمانه صاحب دامی بود؟
همچو ما احمق که صید خود کند؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

آیا در این کائنات باشنده‌ای به حماقت ما انسان‌ها پیدا می‌شود که درحالی که صاحب ذهنش است، به اختیار خودش با چیزها همانیده شده و خودش را به دام ذهن بیندازد؟ [ما باید حواسمان باشد، اگر چیزی را به مرکزمان بیاوریم در دام آن خواهیم افتاد و بیرون آمدن از این دام با درد هشیارانۀ همراه خواهد بود.]

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید